

فریدون آدمیت و بهایان

تورج امینی

4 آذر 1385

منبع : پایگاه گفتمان وابسته به فرقه **صالحه** بهائیت

<http://www.goftman-iran.org>

فریدون آدمیت شناخته شده ترین مورخان ایرانی دهه های اخیر است که در باره تحولات اندیشه ایرانیان در تاریخ معاصر و خصوصا در باب سیر تغییرات سیاسی و مذهبی در جامعه ایران تا زمان انقلاب مشروطیت ، کتاب هایی چند تحریر کرده است. از زمانی که رساله دکترای او در باره امیرکبیر منتشر گشت ، به توالی ، آثارش از مراجع بی چون و چرای تاریخ واقع شد و از آن جا که تألیفات آدمیت در تحلیل تاریخ ایران صورتی علمی داشت و برای نخستین بار نیز بود که ارائه می شد ، مقبولیت همگانی را شامل حال خود کرد. در واقع در روستای ایران که اکثر مردمان و مورخان نایبنا بودند و هیچ کس از بازی فوتبال تاریخ چیزی نمی دانست ، آدمیت ناگهان در مقام مارادونایی ظاهر شد که به هر طرف شوت کرد ، همه کس آن را گل پنداشت و این در حالی بود که به اعتقاد من ، دروازه فوتبال تاریخ روشنفکری در ایران ، اصلا جایی نبود که آدمیت به همگان گفته بود که به آن سمت شوت کنند! اینک که دست و بال ما بازتر شده ، چشم هایمان بینایی خود را به دست آورده ، سوادمان بیشتر گشته ، به مراجع اصلی رجوع می کنیم ، توپ روی پای ما هم سوار می شود و زمین بازی و اجزایش را نیز به درستی می شناسیم ، می بینیم که شوت های آدمیت اکثرا و عمدا در اوت بوده است.

می خواهم حرف آخر را همین اول بزنم و بگویم: فریدون آدمیت از کوری و بی توجهی اهل تاریخ و مردمی که تعلقات تاریخی داشتند ، سوء استفاده نمود و به خوبی و کاملا آگاهانه راه تاریخ نویسی مشروطه را زد و گاهی چنان پرت و پلاهایی به خورد ایرانیان داد که تجزیه و تحلیلش کار یکی دو صفحه و یکی دو کتاب نیست. نباید فراموش کنیم کسی که آگاهانه قدم در راه کج می نهد و هوشمندانه تمام قوای خود را برای کج نمایی ، پنهان کاری ، دروغ پردازی و ... به کار می گیرد ، به هیچ وجه نمی تواند آدم صادقی باشد و کسی که صادق نیست ، دیگر مردمان نباید به سخنان او تکیه و توجه کنند.

اما آدمیت مورد توجه بسیاری بوده و هنوز هست. حتی به این حد کتاب هایش مرجع و مأخذ اهل نظر است که کسی همچون مرحوم محمد مددیور که در سمینار مشروطه سال 1378 می گفت: ما باید صبر کنیم تا امام زمان بیاید و بگوید که مشروطه اتفاق خوبی بوده یا نه! ، وقتی بر خلاف نظر آدمیت کتاب هایی در باب تخطئه سیر اندیشه! نوشت(1) ، مهم ترین مراجعش کتاب های خود آدمیت بود و از این جالب تر این که مثلا از نظرات فریدون آدمیت استفاده کرد و نقشی کاملا بر عکس آن چه او نشان داده بود ، از آقاخان کرمانی به تصویر کشید. تأسف بارتر آن که آن مرحوم نمی دانست آن نقشی که آدمیت از آقاخان کرمانی بر کاغذ زده است ، نقشی کج و چپ اندر قیچی است.

این که هنوز کسی پیدا می شود که در جمهوری اسلامی به خود جرأت می دهد ، کتابی می نویسد و به تشریح و توضیح آثار آدمیت می پردازد و در مقدمه سعی می نماید که حق تاریخ نگاری او را ادا کند(2) ، نشانی وثیق از این موضوع دارد که آدمیت هنوز در تاریخ نگاری روشنفکری ، مقام مرجعیت و فقاقت دارد و اگر چه او در این حدود 30 سال (در زمان حکومت فقها) بایکوت بوده ، اما سخنش کماکان در میان مورخان جایگیر و متمکن است.

به سادگی می توان فهمید که تأثیر گرفتگان از آدمیت دو دسته اند: یکی آنان که سوابق تاریخی خانواده شان مشابه سوابق خانوادگی آدمیت است ، همچون خودش می اندیشند و هدفمند در پی مثله و رنگ کردن تاریخ و مورخان برآمده اند و دسته ای دیگر که حال و مجال رجوع به اسناد اصلی و اولیه را ندارند و از لقمه های

جویده شده آدمیت تغذیه می کنند و گمان می برند که کاری کرده اند و چیزی فهمیده اند. تاریخ نویسی علمی ایران 60 سال گرفتار و تحت تأثیر این دو دسته بوده تا هزاران صفحه و کتاب در وارونه کردن حقیقت تاریخی ایران و خصوصا انقلاب مشروطیت بنویسند. دیگر بگذریم که 40 سال پیش از آن نیز تاریخ نگاری ایرانی (در حالت غیر علمی خود) همان منت را بر گردن دارد!

می دانم که داعیه ام داعیه بزرگی است و بسیاری از مورخان را خوش نخواهد آمد و آنان را فوراً بر آن واخواهد داشت تا مرا به خودپسندی و غرور متهم کنند. اما در همین آغاز باید بگویم بزرگی داعیه من بیش از آن چه منوط به علم و دانش من باشد ، به حسیستی بستگی دارد که تاریخ نویسی ایرانی در آن افتاده است. برای آن که بتوانم موقف و موضع تاریخ نویسی ایرانی را نشان دهم ، هیچ کاری بهتر و لازم تر از آن نیست که یکی از ارکان آن را تجزیه و تحلیل کنم و نقدی بر نوشته های ستون اصلی اش بیاورم. در این میان آن چه که متفق القول مورخان ایرانی است ، مهم ترین و شاید بزرگترین رکن ، فریدون آدمیت باشد.

برای چنین کاری لازم است در ابتدا هدفمندی فریدون آدمیت را در تاریخ نگاری شرح دهم تا بتوانم پس از آن ، ذهن خواننده این نوشتار را به درستی شواهدی که خواهم آورد رهنمون و معترف سازم. در این صورت است که خواننده این نوشتار ، اگر هر یک از آثار فریدون آدمیت را دوباره مطالعه کند ، خواهد فهمید که چه پروسه اندیشیده شده ای در تلو تاریخ نگاری هایش نهفته است و خواهد دانست که دلیل به کار گیری آن روش ها و استدلالات چه چیز بوده است.

خلاصه‌الکلام این است که آدمیت در کار تاریخ نگاری ، در پی حذف نام بهاءالله و بهائیان از داستان روشنفکری ایرانی است. خصومت او با آیین بهایی و بهائیان من کل حیث ذاتی است. تمام تلاش آدمیت بر این نهفته است که نام بهائیان را به بدی ببرد و ریشه آیین بهایی را از بیخ بزند و از آن جا که دیگر ، روش های فحش و ناسزا در زمانی که او می نگاشت در میان فرهیختگان جایی نداشت ، او روشی به ظاهر علمی را برای این کار انتخاب کرد و آن روش ، تحلیل تاریخ معاصر بود به نحوی که بهائیان ضرر کنند.

اما جای یک سؤال اساسی و اصلی در ذهن باقی می ماند که آدمیت چرا باید چنین هدفی را برگزیده باشد؟ برای یافتن پاسخ ، اندکی فکر کردن هم کافی است ، زیرا به خوبی واضح و آشکار است که در ایران تنها دو طایفه بوده اند که خصومت ذاتی با بهاءالله و بهائیان داشته اند: گروه اسلامگرایان و جرگه ازلیان. هیچ کس نمی تواند مدعی شود که آدمیت از زمره اسلامگرایانی بوده که به خاطر داعیه وحیانی بهاءالله و یا نسخ اسلام با او بد شده است. نوشته های آدمیت نشان می دهد که او هیچ گونه سازش و رفاقتی با اسلام ، علما و مردم مسلمان ندارد. پس منطفاً او باید در جرگه ازلیان باشد (یا این که حداقل باور کنیم نسبت های خانوادگی او به گونه ای است که او را مجبور کرده تا از منظر ازلیان به تاریخ بنگرد و بنگارد). اتفاقاً تمام مواد هدفمند و روشمندی که او در نوشته هایش به کار برده ، سخن مرا تأیید می کند و گر نه چه دلیلی دارد که او چنین بی منطق و بی رحمانه بر بهائیان بتازد و ازلیان را بر آنان رجحان دهد؟:

" مطالعه مجموع کارنامه سیاسی و اجتماعی ازلیان و بهائیان این نتیجه را به دست می دهد: در میان بایبان و ازلیان برخی عناصر ناسیونالیست و ایران دوست وجود داشته اند و بعضی از آنان حتی به نهضت مشروطیت خدمت کرده اند. در میان بهائیان چنین افرادی را سراغ نداریم. برعکس دستگاه بهایی پیوستگی خاصی با سیاست های مختلف خارجی داشته و این کیفیت با گرویدن عنصر یهودی به آن گروه حدت گرفته است. مرام و مقصد آنان رواج بی وطنی است و راه و رسم آنان سرسپردگی به سیاست های اجنبی و هر کس غلامی بیگانگان را پیشه کند ، ما او را نیک نمی شماریم. رأی ما در این باره مبتنی است بر شواهد عینی و آن چه برای ما معتبر است همان شواهد عینی است و گر نه قسمت بیشتر آن چه سید باب گفته و سراسر آن چه در الواح میرزا حسین علی و عباس افندی آمده ، خرمن خرافات بشری را سنگین تر کرده است و در عالم فکر به مفت نمی ارزند ." (3)

خواننده متن فوق نباید تصور کند که آدمیت با گفتن یک طعنه به سید باب هویت لائیک خود را نشان داده و یا اعتقاد حقیقی اش را به رخ کشیده است. هیچ لائیک و سکولاری حق ندارد به اعتقاد دیگران (و خصوصاً از

جنبه نوع اعتقاد آنان) حمله کند. به اعتقاد من او همانند تمام ازلیانی که برای مخفی کردن هویت خود در تاریخ معاصر به سید باب طعنه زده و یا حتی ناسزا گفته اند، با این کار، تنها کمی هویت خود را پنهان کرده است. تقیه و ناسزاگویی به ادیان و مذاهب در پروسه عملیات سیاسی و اجتماعی ازلیان بوده است و من در این نوشتار به آن اشاراتی خواهم کرد. هر چه باشد آدمیت در ازلیگری بالاتر از هادی دولت آبادی نیست که فحش به سید باب و ازل داد و نه تنها کماکان جانشین ازل باقی ماند، بلکه پسرش هم به توالی جانشین ازل شد! تنها با بررسی معنا و مدلول نوشتار بالا و دیگر نوشته ها، می توان هویت آدمیت را به خوبی نشان داد:

1. آدمیت مدعی است که "قسمت بیشتر" نوشته های سید باب و "سراسر" آثار بهاءالله و عبدالبها خرافات است. این بدان معنا است که اگر در نوشته های رهبران آیین بهایی هیچ حرف حساب و سخن درست نمی توان به دست آورد، اما بخشی از نوشته های سید باب خرافات نیست و می توان به آن توجه کرد. آیا کدام بخش از آثار سید باب مورد نظر آدمیت است؟ او هیچ گاه جوابی به این سؤال نداده، اما حداقل پاسخی که می توان بر اساس اسلام ستیزی آدمیت به این پرسش داد، این است که سید باب با داعیه نسخ اسلام، فهمی در جامعه ایرانی به وجود آورد و آن فهم در رفتار اجتماعی ازلیان منعکس شد و باعث شد تا آنان برای پیشرفت ایران فعالیت کنند و در انقلاب مشروطه هم طبیعتاً نقش داشته باشند.

2. این جواب حداقل و آن سخن آدمیت، معلوم می سازند که آیین بابی که آیینی ناقص بود، به همت ازلیان به جایی رسید که توانست خود را از قید خرافات برهاند و تا جایی پیش برود که در مهم ترین اتفاق سیاسی دوران قاجار نقش های اصلی و اساسی را بازی کند. اما بهاییان که ادامه دهنده بخش خرافات آیین باب بودند، توسط بهاءالله و عبدالبها بر خرافات سید باب افزودند و همان قسمت کم مثبت آیین سید باب را هم نابود ساختند. به عبارت دیگر در بیان آدمیت آیین ازلی هم از بین برنده تفکر دینی آیین بابی است و هم سعی در تبدیل آن به یک حرکت سیاسی و غیر دینی داشته است و به همین دلیل فریدون آدمیت طرفدار آن واقع گردیده است!

3. شواهد عینی مشخص می سازند که بهاییان نه تنها به بار خرافات افزوده اند، بلکه آب به آسیاب بیگانگان نیز ریخته و با جاسوسی و غلامی برای اجنبی، سعی کرده اند بی وطنی به ایرانیان بیاموزند.

سخن راندن از ارتباط بهاییان با بیگانگان و جاسوسی برای آنان، چنان عمل سخیف و بی مغزی است که این کار حتی دیگر برای شستن مغز فرزندان نابالغ دبستان نیز کارایی ندارد. تاریخ دهه های اخیر به خوبی بی مایه و مغرضانه بودن این سخن را نشان داده اند و خواننده بصیر خود می تواند از همین یک نکته کوچک بفهمد که فریدون آدمیت در حال پروراندن چه نوعی از تاریخ بوده است.

ما زمانی می فهمیم که این نوشته ها حرف دل و دغدغه آدمیت است که بدانیم سخنان او به دقتیقا همین شکل و روش (و البته با انشایی لطیف تر به نفع ازلیان و بسیار تندتر علیه بهاییان)، در کتاب امیرکبیر و ایران نیز قبلاً آمده است. (4) بنابراین ما چاره ای نداریم که به این نکته رهنمون شویم که نظر آدمیت در مقایسه ازلیان و بهاییان و نقش آنان در وقایع و رویدادهای تاریخ معاصر، کاملاً ازلی مآبانه و ضد بهایی است. بدون شک اگر فریدون آدمیت این نوشتار را بخواند، فوراً در مقام پنهان کاری برآمده و اعلام خواهد کرد که تورج امینی کذاب، مفتری و خیالباف است و من (فریدون آدمیت) همیشه شخصی لائیک بوده و حرف هایم بر اساس شواهد تاریخی بیان شده است. اما او باید بداند که برای آدم لائیک، اعتقاد ا شخص علمی السویه است و رجحان یکی بر دیگری آن هم بدون ذکر شواهد تاریخی و صرفاً از روی افترا، نشان از دل بستگی پنهان به آیین رجحان داده شده دارد. عجب آن که شواهد دیگر از نوشته های خود آدمیت نشان می دهد که او با موضوع بهاییان و آثار رهبران بهایی کاملاً مغرضانه برخورد کرده است.

یک شاهد که مرا کفایت و غرض ورزی آدمیت را نیز برملا می کند، آن چیزی است که در کتاب اندیشه های اقتصادی و سیاسی منتشر نشده در دوران قاجار (تألیف مشترک آدمیت و هما ناطق) به دست می آوریم. در آن جا فریدون آدمیت بدون این که بداند رساله ای به نام "مدنیّه" از عبدالبها را تشریح می کند، به تعریف و تمجید از آن پرداخته و موادی از درون آن را در اختیار خواننده گذاشته و در پایان نیز با نقل جملاتی از آن کتاب،

اعلام کرده که نویسنده رساله حامل پیام بدیعی است.(5) بدون شک هر خواننده خوش ذوقی با دانستن این موضوع ، فوراً از خود خواهد پرسید که اگر نوشته های عبدالباها سراسر خرافات است ، پس این که فریدون آدمیت (اگر تصور کنیم حتی ندانسته) از رساله مدنی به نیکی یاد کرده ، معلوم می شود که او همه نوشته های عبدالباها را نخوانده و کسی که تمام نوشته های عبدالباها را نخوانده ، چگونه به خود اجازه می دهد که در باره همه آثار او اظهار نظر کند ، آن هم به صورت منفی ، چنان مطمئن و غرض آلوده؟!

این داستان حتی معلوم می کند که متأسفانه فریدون آدمیت که به عنوان بزرگترین محقق تاریخ معاصر شناخته شده ، برای تحقیق در باره آیین بهایی (اگر تحقیقی هم کرده باشد) ، مطلقاً به بهاییان رجوع نکرده است! چه اگر او واقعا می خواست بفهمد که نسبت بهاییان با جریان های روشنفکری در ایران منفی یا مثبت بوده ، باید از بهاییان درخواست کتاب می کرد و اگر این کار را کرده بود ، به یقین نخستین کتابی که بهاییان در کف او می نهادند ، همان رساله مدنی بود که او به تمجید از آن پرداخته است.

دشمنی آدمیت با بهاییان و خصوصاً با بهاءالله بسیار ذاتی تر از آن است که آدمیت به مفاد مندرج در نوشته های آیین بهایی توجه کرده باشد. آیا آدمیت واقعا تمام نوشته های بهاءالله را خوانده و به این نتیجه رسیده که سراسر آنها خرافات بوده است؟ جواب این سؤال از دو جنبه ، کاملاً منفی است. او نه آثار بهاءالله را خوانده و نه اصلاً خواسته است که بخواند. شواهد داعیه من بسیار فراوان است و دیگر از تفصیل این موضوع باید گذشت که در دوره ای که ناصرالدین شاه بر ایران حکومت می کرد ، اگر تعالیم و پیشنهادات بهاءالله همچون: تساوی حقوق اجتماعی مردان و زنان ، نفی مرجعیت روحانی و ایجاد تشکیلات انتخابی درون دینی و برون دینی ، نفی حکم نجاست پیروان ادیان سایر و تأکید به معاشرت با آنان ، لزوم زبان و خط بین المللی ، تعدیل معیشت اقتصادی ، صلح عمومی و جهان بدون جنگ ، شورای حکومت بین المللی ، ارتش بین المللی ، ادغام حکومت مشروطه و جمهوری برای اداره کشورها و خرافات بود ، چه سخن قابل تأملی نه فقط در ایران زمان قاجار که حتی دوره پهلوی گفته شده است؟ تنها بهانه ای که به خوشبینانه ترین شکل می توان آورد ، این است که فریدون آدمیت از مطالعه مستقیم آثار رهبران بهایی بی بهره بوده و در این صورت ، آن اظهار نظر سخیف و بی مأخذ به چه معنا می تواند باشد؟!

وقتی آدمیت در باره اعلامیه حقوق بشر در سال 1789 و تصویب آن در پارلمان فرانسه سخن می گوید ، می نویسد:

" اعلامیه 1789 به رغم همه انتقادات از مهم ترین اسناد تاریخ مدنیت است. تأثیرش انقلابی و جهانی شمول بود. در همه حرکت های ضد دولت مطلقه و نهضت های آزادی و استقلال سده نوزدهم ، تأثیر مستقیم گذارد. اثرش در اعلام برابری حقوق زن و مرد و همچنین در الغای بنیاد کهن بردگی ، انکار ناپذیر است ".(6)

حتی اگر نخواهیم بپذیریم که بهاءالله بدون برخورد و آشنایی با قوانین فرانسه ، تمام نکات مثبت این منشور انسانی و حقوقی را در دوره ناصری پیشنهاد کرد ، باز نمی توانیم منکر آن بشویم که آدمیت در برخورد با آیین بهایی تعصب بی معنی به خرج داده است. اگر آیین بهایی از جنبش حقوقی فرانسه هم تأثیر گرفته بود ، حداقل می بایست مشمول تمجیدی می شد که آدمیت در جملات فوق آورده ، پس چرا آدمیت تمام آیین بهایی را خرافات می خواند؟ به سادگی می توان فهمید که مخالفت او با آیین بهایی گر چه ظاهراً رنگی علمی و پرطمطراق دارد ، اما از منظر علمی و حقیقت تاریخی به دور مانده و حکایت از کینه ای عمیق در سینه او می کند ، کینه ای که از پدر به ارث برده است.

پر واضح است که در این صورت ، برای حذف بهاءالله و بایکوت بهاییان باید کارهایی کرد. مثلاً باید پای کسانی دیگر را در روشنفکری ایرانی به میان آورد. آدمیت بر همین اساس چهره هایی چون ملکم خان ارمنی که کارنامه اجتماعی اش چندان خوش رنگ نیست ، سید جمال الدین اسدآبادی بی دین و خودخواه که به دنبال موقعیت و منافع شخصی اش بود ، میرزا آقاخان کرمانی ازلی که تنها بلد بود مبارزه کند و متناقض بر هم بیافد ، طالبوف که حتی برای کارهای معمولی اش استخاره می کرد ، آخوند زاده بی منطق که هنرش وراجی در باب تغییر القبا بود و و همه کسانی را که تنها و تنها گاهی منتقدان خوبی بودند و از داشتن تئوری ساختاری به کلی بی بهره ، برکشید و چنان وسیع و گسترده از تمام مواد موجود در ایران بهره برد که همه

اذهان را تسخیر کرد. این کاری است که آدمیت وجهه همت خویش قرار داد و در دوره خود که بهایان هیچگاه مجال سخنوری و ایجاد مطبوعات نداشتند ، به خوبی نیز از پس این کار برآمد. دشمنی ذاتی با بهاءالله که در تربیت خانواده آدمیت به وجود آمد ، او را بر آن داشت تا داستان روشنفکری ایرانی را مثله کند و قسمت عمده آن را نیز با همان پرده پوشی های آگاهانه ، در دامان ازلیان بگذارد و نسبت دینی را نیز از آن ازلیان بزدايد. در این که ازلیان در به ثمر رساندن مشروطه نیم بند آن هم از نوع ایرانی اش ، نقش داشته اند شکی نیست و نه تنها مقالات من در این باب منتشر شده ، بلکه من خود از نخستین کسانی هستم که این بحث را بی پرده و بدون پنهان کاری مطرح ساخته ام. اما روش و نتیجه من کاملاً با روش و نتیجه وارونه آدمیت متفاوت است. من مجامله و پرده پوشی تاریخی را روا نمی دارم و شاید در مواردی ننوشتن را بر نوشتن ترجیح دهم ، اما زمانی که می نگارم ، با حقیقت بازی نمی کنم و آن چه را که حقیقت می پندارم بر صفحه کاغذ می آورم. اما آدمیت و امثال او که در ایران و خارج از ایران بسیارند ، با حقیقت بازی کرده و می کنند و آن را به نحوی که خود می خواهند یا سود بیشتری در پی دارد ، ارائه می نمایند. تاریخ ها و تحلیل هایی که توده ای ها در این 60 سال نوشته اند ، بهترین شاهی است که داعیه مرا اثبات می کند. پر واضح است که در این نوع نگاشتن ها پرده پوشی ، غرض ورزی ، کتمان حقیقت ، وارونه نویسی و ... از ابزار اصلی کار است. به قول خود آدمیت:

" مورخانی که روح تاریخ و زمان را درک نمی کنند ، می کوشند هر واقعه ای را به صورتی کج و کوله درآورند ، مگر در قالب ایدئولوژی ورشکسته خویش بگنجانند !" (7)

بر همین اساس است که من برای اثبات دعاوی خود ، در این نوشتار نیم نگاهی به کتاب "اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی" می اندازم تا نشان دهم که قالب ایدئولوژی ورشکسته آدمیت چیست و هویت تاریخ نگاری او چه پیوندی ازهم ناگسستنی با جامعه ازلی دوره قاجار و پهلوی داشته است. در این صورت است که شاید بتوان با تلاش روزافزون و طاقت فرسا ، تاریخ نگاری ایرانی را از چاه ویلی که امثال آدمیت فراهم ساخته و حقیقت را به دورن آن انداخته اند ، بیرون آورد. با روشی که شرحش را می آورم ، مورخانی این چنین توانستند سالهای سال در بازار یک جانبه تاریخ نویسی ایران ، آثار خود را عرضه کنند و از سخن گفتن دیگران جلوگیری نمایند ، تو گویی که دیگر هیچ کالایی در بین نبوده است.

آدمیت در کتاب اندیشه های میرزا آقاخان در صدد آن است که رنگ و بوی آقاخان را در تاریخ روشنفکری جاودانه کند. نابراین تمام سعی و هم و غم خود را گذاشته تا با به فراز آوردن آقاخان ، هویتی بی بدیل به او بدهد. جملات او در مقدمه آن کتاب معلوم می کند که خواننده باید در پی آشنایی و رفاقت دائم با چه کسی باشد:

" میرزا آقاخان کرمانی از نادره های زمان خود بود و در سیر افکار مقام بزرگی دارد. خودش مهجور مانده و مقامش ناشناخته است [...] از پیشروان حکمت جدید در ایران است [...] اولین کسی است که علم الاجتماع و فلسفه مدنیت را عنوان کرد [...] بنیانگذار فلسفه تاریخ ایران است و ویرانگر سنت های تاریخ نگاری [...] تواناترین نویسنده اجتماعی سده گذشته است [...] بزرگترین اندیشه گر ناسیونالیسم است ، منادی اخذ دانش و بنیادهای مدنی اروپایی ، نقاد استعمارگری ، هاتف مذهب انسان دوستی ، نماینده نحله اجتماعی و متفکر انقلابی پیش از مشروطیت هموست ." (8)

اما ما اکثراً می دانیم که آقاخان کرمانی ازلی بود و این سؤال برای ما پیش می آید که چگونه آدمیت چنین اوصافی را می تواند در دامان یک بابی/ ازلی بگذارد؟ میرزا عبدالحسین بردسیری کرمانی که به واسطه اسم مستعارش در روزنامه اختر ، به آقاخان کرمانی مشهور شده است ، در آیین و تفکر ازلی پرورش یافت و سپس همراه با شیخ احمد روحی که از دیگر ازلیان کرمانی بود (و پدرش ، ملا جعفر ، از زمره صناید ازلیه کرمان به شمار می رفت) در اوایل دهه 1300ق. از خیر کشور ایران گذشتند و به پایتخت امپراطوری عثمانی هجرت کردند. چنان که خود آدمیت نیز نوشته ، آن دو یار شفیق پس از یکی دو ماه توقف در استانبول ، به قبرس شتافتند و دو دختر یحیی ازل را به حباله نکاح خود درآوردند. (9)

می توان گفت که اگر آن دو دوست کرمانی در اعتقاد ازلی محکم و استوار نبودند و سابقه ای محکم در روابط

خود با رهبر ازلیان نداشتند ، یحیی ازل به هیچ وجه دو دختر خود را به آنان نکاح نمی نمود و حتی می توان این شبهه را به وجود آورد که آن دو نفر اصولاً برای ازدواج با دختران ازل از ایران خارج شدند و از طریق استانبول به قبرس رفتند تا بتوانند به مراد خود برسند و گر نه ، اگر آنان را با ازل آشنایی و ارتباطی نبود ، چگونگی آن ازدواج بدین سرعت انجام گرفت؟

زمانی که آدمیت تصمیم گرفت تا در اثر تلقینات خانوادگی با آیین بهایی خصومت بورزد و با تاریخ نگاری اش آن را حذف نماید و یا به حاشیه براند ، مهره ها و موضوعات خاصی را برای نگارش تاریخی انتخاب نمود که در آن میان ، آقاخان کرمانی بهترین و گزیده ترین مهره بود. مقدماتی چیده شد و بالاخره در سال 1345 کتاب مزبور به بازار نشر وارد گشت. اما ازلی بودن آقاخان چنان واضح و رو بود که هیچ کس نمی توانست نسبت او را با آیین ازلی منکر شود. پس چه کار می شد کرد که بالاخره آقاخان مطرح گردد؟ تنها چاره برای آدمیت این بود که برای آقاخان مراحل اعتقادی بتراشد و با "روش تقیه" از او دین زدایی کند:

" شیفتگی به تاریخ ایران باستان ، بستگی به آیین زردشت ، علاقه به حکمت و عرفان ، عصیان علیه تعصب روحانی و گرایش اولیه اش به اصول کیش باب ، همه زاده محیط پرورش اصلی و عکس العملش بود در برخورد با اجتماع ". (10)

" در همان مرحله نخستین که به اصطلاح از لی بوده ، آزاد اندیشی خود را از دست نداده و استقلال فکرش را حفظ کرده است. از هیچ کس کورکورانه پیروی نمی کند ، فقط در مطالعه و تحلیل تطبیقی نحله های مختلف دینی ، فلسفه بیان را متریقی تر می شمارد. باری آن چه مربوط به بحث ما می باشد تحول اساسی است که در افکار دینی میرزا آقاخان رخ داد. در این مرحله ذهنش را از هر قیدی آزاد ساخت مگر از قید عقل. دیدیم که همه مذاهب را بر اساس برهان فلسفی و حکمت تعقلی مورد نقد و سنجش قرار داد و هر گونه اعتقادی را از دم تیغ عقل گذرانید ". (11)

حتی آدمیت برای این که پروسه دین زدایی اش به خوبی جواب بدهد ، وقتی می خواست در ابتدای سخن از اعقاب آقاخان بگوید ، تأکید و کوشش زیادی ترتیب داد که اسلاف آقاخان را از متصوفه اهل حق معرفی کند. (12) دلیل این کار نیز واضح است ، آدمیت در صدد بود بعداً بر اساس سلسله مطالب خودبافته ، چنین وارونه گویی را پیشه نماید:

" مدت قریب 10 سال اقامت میرزا آقاخان در عثمانی ، دوره جدید تحول فکری او است. پیش از آن شخصیت علمی اش صرفاً پرداخته فرهنگ فارسی و اسلامی بود ، اما زمینه تحول ذهنی او آماده. چون در منطق و حکمت مطالعات وسیع داشت گرایش فکری او عقلی بود و چون در خانواده عرفان و میان اهل تصوف پرورش یافته ، وارث آزاد فکری [...] و چون عقاید تشیع گرفتار جمود روحانی گردیده بود ، زمانی به بایبگری گرایید که به یک معنی عصیانی بود علیه سختگیری و تعصب ؛ هر چند بعداً مشتی خرافات بر توده خرافات افزود ". (13)

بایبید با هم متن های آدمیت را بکاویم ، زیرا به وضوح در این متون می توان بازی با کلمات و مهم تر از آن بازی با حقیقت را مشاهده کرد.

اولاً: آن چیزی که تحول فکری آقاخان را دامن زد و باعث شد تا به فرهنگ پیشینیان پشت کند ، آیین بابی بود. دلیل آن که ، اگر فلسفه و عرفان که دو نوع متنافر و نامتجانس در تاریخ اندیشه اند ، در این زمینه اثر گذار بودند ، بسیاری دیگر نیز باید پیش از ظهور آیین بابی پی به پوچ بودن فرهنگ اجتماعی می بردند و فعالیتی صورت می دادند. اما چه شد که خیل متفکران ایرانی که آدمیت از آنان نام می برد ، همه پس از ظهور سید باب به وجود آمدند و ناگهان با گذراندن مدت زمانی کوتاه در کلاس درس های فقه و اصول و یا خوردن یک چایی با اهل تصوف ، دانستند که ایراد کار کجا است؟

جالب تر از این ، مطالبی است که آدمیت پس از این متن می نویسد و به نقل از مقاله ای که آقای محمد خان بهادر نوشته (14)، می آورد که میرزا آقاخان پیش از رفتن به استانبول در مشهد با شیخ الرییس ملاقات نمود و با او در باب عقاید دینی و فلسفی بحث کرد:

" میرزا آقاخان قرآن را قسمی تفسیر و آیات را بیان می نمود گویی از اصحاب نبی بوده و تفسیر را از حضرت امیرمؤمنان فرا گرفته است. احادیث و سنت را به سان متبحری سنی یا امام شافعی و ابوحنیفه توضیح کردی. مذاهب شیعه را به نوعی بیان می نمود که از تلامذه حضرت صادق بوده ، مذاهب فرق شیعی و بابی و دیگران را به سان واضعین اصلی آنها می دانست و بسط سخن در نکات و مشکلات آنها می نمود ". (15)

عجب ، یعنی آدمیت نفهمید که بهادر ازلی و شیخ الرییس بهایی فریاد می زنند که آقاخان در ظل فهمی که از آیین بابی به دست آورده بود ، قرآن را بهتر از مسلمانان و آیین بابی را همچون واضع آن می فهمید و بیان می کرد!

ثانیا: آدمیت در آبی که گل آلود کرده است می خواهد جمله ای هم علیه بهاییان بنویسد ، پس چنان که خواندیم ، چاره ای ندارد که بنویسد آیین بابی در ادامه خود به خرافات اضافه نموده است! اگر منظور آدمیت از این جمله تبدیل آیین بابی به آیین بهایی نیست ، پس باید بتواند این تناقض را رفع کند که چگونه از دل خرافاتی که سید باب طی 6 سال درست کرد ، 25 سال بعد ، آقاخان کرمانی چنان پهلوان میدانی شد که توانست با شیخ الرییس (که خودش عالم نحری بود) بر سر مذاهب و خصوصا آیین بابی و بهایی بحث و مذاکره کند و به قول شیخ الرییس "مانند نهنگ ، امواج ادله و براهین را مغلوب آرا و معلومات خود" بسازد؟! کتاب اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی ، کتاب تناقض ، غرض ورزی و سیاهکاری است و مبنای این سیاهکاری نیز تجاهل و وارونه گویی در اعتقاد دینی و رفتار اجتماعی آقاخان است. خواننده این نوشتار ممکن است با توجه به آن اظهاری که آدمیت در تغییر اعتقاد آقاخان به دست داد ، از تعجب انگشت خود را بگزد اگر بداند که در همین کتاب اندیشه های آقاخان ، نامه ای از مشارالیه به شوهر خواهرش درج شده که در تاریخ جمادی الاول 1312 (حدودا چند ماه پیش از آن که دستگیر شوند و به طرابوزان فرستاده شوند) تحریر شده است. در آن نامه آقاخان به صراحت به شوهر خواهرش می گوید که دو کتاب هشت بهشت و حکمت نظری را که در "امر جدید" تألیف شده ، بگیرد و به دقت ملاحظه نماید ، زیرا مطالب نافع در آنها بسیار است! (16) به عبارت دیگر آقاخان در روزهای پایانی عمرش ، هنوز در پی اثبات آیین بابی/ ازلی بود و به عبارت بهتر ، آدمیت برای خلاصی خودش از دست ارتباط وثیق آقاخان با آیین ازلی ، یک تئوری من درآوردی به خورد تاریخ ایران داده که متأسفانه به دلیل ناآشنایی و نادانی عموم ایرانیان از تاریخ آیین های بابی و بهایی ، مورد قبول مورخان نیز قرار گرفته است.

اما نباید گول بخوریم ، دین زدایی از آقاخان به دلیل مخالفت آدمیت با آیین ازلی نیست ، بلکه چنان که در آغاز بحث آوردم ، او مدافع تمام عیار ازلیانی است که در تاریخ معاصر نقش بازی کرده اند. آدمیت در خانواده ای ازلی بزرگ شده است و اگر تصور کنیم که خودش هم هیچ اعتقادی به آیین بابی یا ازلی نداشته باشد ، اما ظاهرا خود را موظف دانسته است از هویت پدرش (عباس قلی خان) دفاع کند و چگونه در ایران با این وضعی که بر فرهنگ ایرانی حاکم است ، کسی می تواند بگوید که پدر من ازلی بوده است! دین زدایی از پدر و دار و دسته جامع آدمیت و فعالان ازلی می تواند این بار سنگین را از دوش تاریخ نگاری آدمیت بردارد و هر چه دل تنگش خواست بگوید. به اعتقاد من حتی اگر او هدفش پنهان کردن حقیقت بود (مانند آن چه که یحیی دولت آبادی ، مجد الاسلام ، مهدی ملک زاده و ... کردند) ، تاریخ نگاری ایرانی چنان ضربه ای نمی خورد که او در صدد وارونه گویی از حقیقت برآمده است.

نکته در این است که آدمیت تصویری از آیین بابی و ازلی حاصل کرده بود و باید از این تصور دفاع می کرد. آن تصور چه بود؟ در ابتدای نوشتار با ارائه شاهی از نوشته های آدمیت نشان دادم که او ظهور آیین بابی را اتفاق مثبت می داند ، اما ادامه اش را که به آیین بهایی رسیده روا نمی شمارد و خرافات می پندارد ، اما در عین حال به صراحت از روند فکری و فعالیت ازلیان تمجید می کند. آیا ازلیان چه پروسه ای را طی کرده بودند که او این گونه در صدد برآمده است تا داستان سرایی نماید؟ با هم مرور کنیم:

1. از یک طرف مبارزه با وضع و فرهنگ اسلامی و از طرف دیگر مبارزه با آیین بهایی مهم ترین کارها و اهداف ازلیان بود.

2. آنان در ظاهر به آیین بابی پشت کردند تا بتوانند مبارزه کنند.
3. برای مبارزه با اسلام گاهی به تاریخ اسلام حمله کردند و زمانی به فرهنگ و موقعیت اسلامی و حتی گاهی در نقش ملحدان ، علیه دین نیز نگاشتند و در ظاهر نشان دادند که عقلگرا یا پیرو فلسفه مادی هستند.
4. برای مبارزه با بهائیان هم اسلام نمایی کردند و هم علیه دین نگاشتند و حتی موافقی لازم شد که علیه آیین بابی نیز بنویسند تا بهائیان که به عنوان بابی معروف بودند ، مورد حمله واقع شده و منکوب شوند.

این چنین مجموعه متناقضی است که آدمیت طابق النعل آقاخان برای مبارزه با آیین های اسلام و بهایی پی گرفته و برای دفاع از هویت خانوادگی و به خاطر آن که بتواند ملغمه های خود را بقبولاند ، دست به تحلیل تاریخ زده است!

مورخان ازلی که دوره قاجار را پر کرده بودند و اکثرا در لباس علما می زیستند ، به سبک خود تاریخ نوشتند و طبیعتا اسلام نمایی نیز از لوازم کارشان بود ، اما باید توجه کنیم که آن روحانی نمایان ، هم خود را بر تغییر چهره اسلام نهادند و با ارائه تفسیرهای جدید از اسلام و با استفاده از کلمات عدل ، عدالتخانه ، مشورت و ... ، راهی برای ایجاد حکومت پارلمانی در میان صنف علما گشودند. اما ازلیان همه در لباس روحانیت اسلام نبودند ، بلکه اشخاص کلاهی آن طایفه نیز روش های خود را داشتند که مهم ترین آن روش ها ، گفتن سخنان ضد دینی از طرفی و از طرف دیگر دین زدایی از شخصیت های مطرح بود. در واقع حرکتی که پس از دهه های طولانی ، امروز به تمایل به سکولاریسم در جامعه ایرانی منجر شده ، حاصل فعالیت روشن اندیشان کلاهی ازلی دوره قاجار و پهلوی است.

در این پروسه است که آدمیت باید آقاخان را پیرو "فلسفه مادی و اصالت طبیعت" بکند و طی فصلی که در کتاب اندیشه های میرزا آقاخان به این موضوع اختصاص داده ، هزاران جمله بی ربط و با ربط را از میان کتاب های آقاخان پیدا کرده و به هم بچسباند تا نشان دهد که آقاخان کرمانی اگر هم ازلی بود ، اما آزاد اندیش بود و بالاخره هم در آخرین مرحله اعتقادی ، خود را از قید دین و مذهب رها کرد. نخستین مدلول این سخن آن است که ازلیگری در دامان خود می تواند افراد آزاد اندیش پرورد که بتوانند قید دین را بزنند و این خاصیت فقط در آیین ازلی است و نه آیین بهایی که سراسر خرافات است!

نکته باریکتر ز مو این که منابع آدمیت در تحلیل و توضیح اعتقادات آقاخان در فصل "فلسفه مادی و اصالت طبیعت" ، 5 کتابی است که آقاخان در استانبول نوشته است: "تکوین و تشریح" ، "حکمت نظری" ، "هشت بهشت" ، "صدخطابه" و "سه مکتوب" و جالب آن که سه کتاب نخست در اثبات و تشریح آیین بابی/ ازلی و دو کتاب دیگر (با توصیفاتى که آدمیت ارائه نموده و من خود متأسفانه اصل آنها را ندیده ام) کتاب هایی در نقد دین و فرهنگ دینی من کل حیث است. با این وصف اولین تناقضی که دامان آدمیت را می گیرد این است که او چگونه می تواند و به خود اجازه می دهد که 80 درصد مطالب خود را از سه کتابی که آقاخان در تأیید آیین بابی نوشته استفاده کند تا نشان بدهد که آقاخان پیرو اصالت طبیعت و فلسفه مادی بوده است! و از این عجیب تر آن که آدمیت چنان که آوردم ، برای آقاخان مراحل اعتقادی تراشیده است ، بنابراین اگر به فرض غلط هم ، تصور نمایم که آقاخان در اواخر عمرش بی دین شد ، باید آخرین نوشته های آقاخان مورد استفاده قرار بگیرد و نه ملغمه ای چون آش درهم جوش و از هر گوشه ای سخنی!

به فرض آن که سیستم حرکت و مبارزه آقاخان را در نوشتن مطالب ضد دین نفهمیم و قبول کنیم که او زمانی از دین برگشته است ، آیا مضحک نخواهد بود اگر بدانیم که بنا به نوشته شیخ محمود افضل الملک کرمانی ، او یک ماه قبل از انتقالش به طرابوزان به تکمیل کتاب هشت بهشت مشغول بوده است؟! (17) و در این صورت اگر بخواهیم بی دین شدن آقاخان را هم به این داستان اضافه نمایم ، باید بپذیریم که آقاخان اول ازلی بود ، بعد بی دین شد و سپس دوباره ازلی گشت! جای تعجب این جا است که فر بدون آدمیت برای اثبات تئوری خودساخته اش اصلا کاری به این همه تناقض نداشت و باید از لا به لای کتاب های آقاخان جملاتی را پیدا می نمود ، حرفش را جنبه علمی می داد و وانمود می کرد که نگاهی به همه آثار آقاخان داشته و او را من کل حیث سنجیده است!

تازه وقتی دقیق بشویم می فهمیم که آدمیت کلک های علمی دیگری هم زده است. مثلا آقاخان وقتی می گوید همه چیز باید با عقل سنجیده شود ، این بدان معنا نخواهد بود که او دین را نفی می کند ، بلکه باید بدانیم که او با گفتن این نوع جملات در پی اثبات این نکته است که آیین بابی کاملا مطابق با فطرت بشری و حقیقت اشیاء ، به ظهور پیوسته و می توان حقانیت آن را با استدلالات عقلی ثابت نمود. به هیچ روی نمی توان از جمله هایی که آدمیت سر و ته آن را زده و زورچپان تئوری اش کرده ، به حقیقت اعتقاد آقاخان پی برد ، مگر آن که خواننده مثلا کتاب هشت را دست بگیرد و خود ببیند که او در باره آیین بابی چه بر صفحه کاغذ آورده است:

و این شریعت پاک را خصایصی چند است که آن را از دیگر شرایع ممتاز می دارد و بر همه تفضیل و ترجیح می دهد: نخست از خصایص این که احکام این شریعت بالذات لازم و ملزوم اشیاء است [...] چهارم از خصایص این که این شریعت همه را از نقطه مبادی شروع می کند و از مقدمات و اسباب اولیه و علل ذاتیه بر مطالب و نتایج وارد می شود و هر چیزی را از مبدء اصلاح می کند [...] همه علوم نظریه و عملیه در طی اعمال این شریعت مندرج است و در این جا علم و عمل عین یکدیگرند [...] احکام آن فیلسوفانه و منطقی است که هر صاحب وجدان مستقیم ، فوراً اذعان می کند چه در واقع این احکام را عین فلسفه و نقطه حکمت می بیند ". (18)

و در صورت دانستن موضع و نحوه عملکرد آقاخان آیا مضحک نخواهد بود اگر بدانیم که آدمیت با نقل جملاتی از کتاب حکمت نظری (که در اثبات و تشریح آیین بابی نوشته شده) ، بگوید که وجهه نظر آقاخان "همه جا مادی است"! (19)

حتی می توانم بگویم مورخان ایرانی خود را به کوچه علی چپ زده و یا نفهمیده اند که آقاخان اگر در کتاب های صد خطابه و سه مکتوب به دین حمله کرده است ، به این خاطر بوده که ذهن مسلمانان متعصب را مشوش کند ، به آنها بگوید که آیینشان مطابق با عقل و منطق نیست و بالاخره جامعه اسلامی را دچار شکاف نماید. درک این عمل تنها در زمانی به دست می آید که ساز و کار حرکت و مبارزه آقاخان را بدانیم و بشناسیم. آقاخان بر اساس ذهنیت مخاطبش سخن می گفت و تمام هدفش این بود که مبارزه کند و پر واضح است در سیستمی که مبارزه کردن هدف باشد ، تناقض نخستین پله است. آن جایی که او به دین حمله کرده ، لازم بوده است تا با مخاطب آن گونه برخورد شود و جایی دیگر که او به بهایان ، استعمار ، قاجار و ... و حتی بابیان تاخته ، الزامی برای مبارزه او بوده و هیچ منطق تئوریک در پشت آن قرار نداشته است. مثلا آقاخان یکی از کارهایی که برای مبارزه با اسلام به ذهنش می رسید این بود که زبان عربی را به باد انتقاد بگیرد ، ناسیونالیسم ایرانی را برکشد و تاریخ پیش از اسلام را به طرز بی معنایی بزرگ کند. آیا منطقا تمام این پروسه نیابست به این ختم می شد که در زندگی آقاخان زبان پارسی سره به جای زبان عربی قد علم می کرد و جایگزین می شد؟ آقاخان در حرف هایی که می زد اگر واقعا صادق می بود ، منطقی این بود که در این راه عربی را از زندگی خود حذف کرده و همانند شاگرد خلفش ، احمد کسروی (که حداقل ، نوعی از صداقت را در کارنامه اجتماعی اش می توان یافت) عربی را به کناری می نهاد. اما آقاخان نمی توانست چنین کند ، چون اولاً مبارزه می کرد تا فقط اسلام را خراب کند و اصلاً دغدغه اش زبان عربی نبود و ثانیاً آیین بابی/ ازلای خودش نیز پیوندی ناگسستنی با زبان عربی داشت.

حالا فریدون آدمیت به این تناقض نمی تواند جواب بگوید که آیا چگونه می توان با بزرگ کردن تاریخ پیش از اسلام ، با زبان اسلام مبارزه کرد ولی در عین حال متناقض رفتار نمود و مثلا در همان ابتدای کتاب هشت بهشت با انشایی معلق ، چنین مطالبی نوشت که چند کلمه فارسی به زور در آن بتوان تشخیص داد؟:

" شریعت بیان ترتیب منظم و مقررری است در حوادث کونی که خداوند سبحانه مدار ترقی عالم اجسام را بر آن نهاده و آدمی را به سعادت جاوید و کمال حقیقی و نجات اصلی رهبری می نماید. زیرا که به طرز بدیع از عالم ابداع به عرصه اختراع نازل شده و منتقل می کند عالم اجسام و اکوان را از افق غلظت و کثافت ماده به صقع جوهریت

و لطافت صرفه و تبدیل می کند ارض هیولیات را به عرصه مجردات و اجسام دنیویه
عرضیه را به ارواح جوهریه اخرویه [...]". (20)

در این جا است که اگر بخواهیم بفهمیم آدمیت چگونه وارونه گویی کرده و تناقضات آفاخان را پنهان نموده ، باید
برویم و ببینیم در کتاب اندیشه های آفاخان ، چه گزینشی از کتاب سه مکتوب در این باره آمده است:

" موضوع بسیار مهمی را [در اندیشه های آفاخان] نگفتیم و آن مسأله خط و الفبا و
تعلیمات است: زمانی خط پارسی در کمال روشنی با حروف مقطع و از چپ به راست
نوشته می شد و اعراب نیز جزو کلمات بود و جای اشتباه حرف و کلامه ای به حرف و
کلمه دیگر نبود. با قبول الفبای عربی حروف مقطع فارسی مبدل به حروف چسبیده
شد ، اعراب را برداشتند و به زیر و زبر حروف گذاشتند [...] بعلاوه زبان ساده و شیرین
پهلوی با استیلای زبان عربی مهجور ماند و در عوض ، لغت های غلیظ و غلبه و عبارت
های معما و لغز تازی جای آن را گرفت. معیار و مایه افتخار و شهرت نویسندگان این
شد که سطری از نوشته های آنان را هیچ محققى بدون زحمت و قرینه خارجی نفهمد
[...] میرزا آفاخان در سرتاسر گفتارش به احوال زمان خود توجه دارد. بنیادهای مدنی و
مأنوسات ذهنی اجتماع را یکسره کهنه و فاسد و مفسد می شناسد ؛ معتقد است
باید آنها را برانداخت و شالوده ای نو برپا ساخت. ویرانگری است زیرک و توانا و خودش
می داند چه می خواهد ". (21)

بزرگ ساختن آفاخان کرمانی برای تاریخ معاصر ایران به این دلیل است که آدمیت نیز می خواهد مبارزه کند: با
مسلمانان و با بهاییان. بنابراین برای این کار در جامعه ایران که مسلمانان حکم اکثریت قاطع داشته و دارند و
بهاییان نیز در حال مطرح شدن بودند ، باید روش هایی به کار می رفت. اگر آفاخان برای رسیدن به این هدف ،
متناقض بر هم می بافت ؛ آدمیت برای رسیدن به آن هدف ، باید تناقضات آفاخان را کتمان می کرد و چنان که
آوردم بهترین راه گزینش تک جملات از لابه لای متونی بود که آفاخان اصلا به قصد دیگری می نوشت. شاهدهی
به دست می دهم و سخن را به پایان می برم که اگر بخواهم دانه به دانه مغالطات و وارونه گویی های آدمیت
را عرضه کنم ، باید چند جلد کتاب بنگارم.

آدمیت زمانی که می خواست به زور آفاخان را فارغ از دین بسازد و او را عقلگرا و علمگرا جلوه دهد ، مثلا در
باره اظهارات آفاخان و ارتباط آنها با نظرات داروین از کتاب هشت بهشت چنین شاهد آورد:

" پیدایش و خلقت آدمی نیز مشمول همان قانون تبدل انواع است و در مرحله فاصل
بین جانوران و انسان نوعی شناخته شده مانند ماموت و اصناف اوران اوتان و یام یام
که دو نوع از بوزینه قریب به افق انسان هستند. بنابراین نه تنها می توان انسان را
نوعی از حیوان شمرد بلکه باید گفت [...]". (22)

اما وقتی به کتاب هشت بهشت رجوع می کنیم ، می بینیم که جمله انتخاب شده در متن فوق ، مربوط به
تئوری داروین نیست و موضوع بحث آفاخان اصلا چیز دیگری است و هیچ گونه ارتباطی با آن چه که آدمیت در
پی نشان دادن آن است ؛ ندارد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که اگر کسی صداقتی در کارش
باشد ، چنان بی پروا قصه بر هم نمی بافت و تحلیل های من درآوردی درست نمی کند:

" [...] بعبارة اخری هر فردی از افراد آن مدینه چنان در عالم توحید مستغرق شود که
هیأت حاضر خود را فدای هیأت سائره خواهند و امور جزئییه شخصیه را در راه منافع
نوعیه کلیه فدا کند تا مقام جزئیت به کلیت و شخصیت به نوعیت مبدل آید و قوت هر
فرد مساوی تمام قوای افراد شود. در این صورت آن مدینه فاضله افلاطونیه که مطلوب
افنده عالییه مشتاقین و مقصود نفوس و الهه عشاق الهی است ، تشکیل یابد و حسن
معنی اتحاد و اتفاق از ابده بدیهیات و اولیاتی است که همه حیوانات این معنی را حس
نموده و پی به محاسن و منافع اتفاق برده اند و هر طایفه از حیوان که در میان آنها
شیطان داخل شد ، مخاصمت و مخالفت در بین ایشان تکون یافته ، نوع آن حیوان
منقرض شد یا قریب به انقراض رسید مانند ماموت و طوایف اوران اوتان و یام یام که دو

طایفه از بوزینه قریب به افق انسان اند و هم چنین حال در بنی نوع انسان ، آنان که معنی اتحاد و مودت را درک نکرده و بقای خود را در فناى دیگری می پندارد ، آن چنان نامردم را نسناس و دیو باید گفتن [...]". (23)

-
1. مددیور ، محمد ؛ سیر تفکر معاصر در ایران ؛ کتاب پنجم ؛ مؤسسه فرهنگی منادی تربیت ؛ چاپ دوم ؛ تابستان 1379
 2. حقدار ، علی اصغر ؛ فریدون آدمیت و تاریخ مدرنیته در عصر مشروطیت ؛ انتشارات کویر ؛ چاپ دوم ؛ 1383
 3. آدمیت ، فریدون ؛ اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی ؛ انتشارات پیام ؛ چاپ دوم ؛ 1357 ؛ ص 146
 4. آدمیت ، فریدون ؛ امیرکبیر و ایران ؛ انتشارات خوارزمی ؛ چاپ پنجم ؛ 2535 شاهنشاهی ؛ ص 457
 5. فریدون آدمیت و هما ناطق ، افکار اجتماعی - سیاسی - اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار ، نشر آگاه ، 1356 ، ص 114
 6. آدمیت ، فریدون ؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ؛ جلد دوم ؛ مجلس اول و بحران آزادی ؛ انتشارات روشنگران ؛ بی تا ؛ ص 371
 7. آدمیت ، فریدون ؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ؛ جلد اول ؛ انتشارات روشنگران ؛ بی تا ؛ ص 470
 8. آدمیت ، اندیشه های میرزا آقاخان ، ص 1 و 2
 9. همان جا ، ص 18
 10. همان جا ، ص 15
 11. همان جا ، ص 146 و 147
 12. همان جا ، ص 9
 13. همان جا ، ص 24
 14. بهادر ازلی بود و سخنش را از قول ابوالحسن میرزای شیخ الرییس که اصلا بهایی بود ولی در میان ازلیان تاب می خورد ، در ضمیمه کتاب هفتاد و دو ملت تألیف آقاخان که در برلن چاپ نمود ، آورده است.
 15. آدمیت ، اندیشه های میرزا آقاخان ، ص 25
 16. همان جا ، ص 300
 17. هشت بهشت ، نسخه پی دی اف در سایت bayanic.com ، ص ی
 18. همان جا ، ص 3 تا 16
 19. آدمیت ، اندیشه های میرزا آقاخان ، ص 122
 20. هشت بهشت ، ص 1
 21. آدمیت ، اندیشه های میرزا آقاخان ، ص 209 و 210
 22. همان جا ، ص 97
 23. هشت بهشت ، ص 80